

## پی‌جویی بارزه‌های شهر از منظر حافظ

دکتر محمد نقی‌زاده\*

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۰۹/۰۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۸/۱۱/۰۱

### چکیده

در زمینه شناخت دیدگاه‌های تفکر و تمدن ایرانی در مورد موضوعات مختلف مربوط به شهر و معماری و محیط زندگی، یکی از مشکلات اصلی کمبود آثار مکتوبی است که مبنای نظری و اصول شکل‌گیری فضا و محیط زندگی ایرانیان را صراحتاً توضیح داده باشند.<sup>۱</sup>

در عین حال، بسیاری از آثار وجود دارند که به ذکر مستقیم یا غیرمستقیم اصول و ارزش‌هایی اشاره دارند که مستخرج از فرهنگ ایرانی بوده و برای شکل دادن محیط زندگی یا تعریف شهر آرمانی این تمدن قابل استناد هستند. این اصول و ارزشها، در تبیین مدینه فاضله و شهر ایده‌آل و محیط زندگی آرمانی صاحبان اندیشه و رهبران فکری این تمدن نقشی بی‌بدیل ایفا نموده‌اند.

مقاله حاضر سعی بر آن دارد تا اصول و ارزش‌های حاکم بر شهر و محیط آرمانی و مدینه فاضله‌ای را که حضرت حافظ، با بهره‌گیری از الهامات خویش، برای پیروان تفکر توحیدی توصیه می‌نماید، شناسایی و معرفی کند.

### واژه‌های کلیدی

شهر، حافظ، معماری، انسان، معنا، ایران، ادبیات فارسی، عرفان

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران.

## مقدمه

اگر چه که خواجه شیراز در بسیاری غزلیات خویش، از شهر، از عناصر شهری و معماری (همچون خانه و مسکن و مدرسه و مسجد و کنشت و خانقاه و میخانه)، و از عناصر یا مجموعه‌های طبیعی (مثل باغ و گلستان و بوستان و آب و گل و شب و روز و سرو) ذکری به میان آورده است، اما در اکثریت قریب به اتفاق این موارد، عنصر مذکور (یا به عبارتی صرف کالبد این عناصر) مد نظر نبوده و ویژگی‌هایی کالبدی (و یا به عبارتی الگوی کالبدی ثابتی) برای آنها ذکر نشده است. در این گونه موارد، آنچه که مورد نظر خواجه بوده است، فضا و عملکرد و نقش این عناصر و فضاها به عنوان ظرف فعالیت‌های گروه‌های خاص انسانی بوده است. در واقع، معانی نمادین این گونه عناصر، به علاوه مفاهیم مترتب بر فضا و حضور در آنها بیشتر از هر موضوع دیگری مد نظر بوده است. به این ترتیب، تنها با تمرکز بر این موضوعات نمی‌توان نظرات حافظ را راجع به محیط زندگی دریافت. در عین حال، نمی‌توان گفت که او نسبت به فضای زندگی انسان بی تفاوت بوده است، یا در واقع، برای حیات و فعالیت انسان و ظرف زندگی وی، ویژگی‌هایی را مد نظر نداشته است. بلکه در این مورد نیز با عنایت به گزیده‌گویی و ایجاز، همچنان که در مورد بسیاری موضوعات عالی دیگر به اشاره‌ای بسنده نموده، به برخی ویژگی‌هایی اشاره کرده است که این اشارات را می‌توان به عنوان اصول طراحی و ساخت و به مثابه معیارهای ارزیابی محیط زندگی و مقایسه آن با وضعیت مطلوب، مورد استناد قرار داد. این اصول که در واقع همان اصول لازم‌الرعایه در زندگی انسان (از جمله وحدت و عدالت و زیبایی و خیر و حسن و تذکر و نوگرایی) هستند و از تعالیم و حیانی استنتاج شده‌اند، در شکل دادن محیط زندگی مسلمانان نقشی شایان توجه ایفا می‌کنند که در حقیقت با شناخت آنها می‌توان به ویژگی‌های مدینه فاضله مورد نظر حافظ نیز دست یافت. اجمالاً قابل ذکر است که مروری بر آراء حافظ حاکی از آن است که باور او به آرمان شهر یا باور به محیطی آرمانی و مطلوب برای زندگی انسان امری حقیقی است که همواره در پی شناخت و وصول به آن است.

دلَم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

به این ترتیب، او نه تنها چون همه مصلحین و حکما، به آرمانشهر می‌اندیشد،<sup>۲</sup> که ویژگی بارز آرمانشهر خویش را صداقت و راستی و فقدان ریا می‌داند.

در ادامه بحث، سعی بر آن خواهد بود تا فتح بابی در مورد چگونگی استفاده از غزلیات حافظ، برای شناخت محیط مطلوب زندگی و ویژگی‌های آن از منظر این پیر عرفان اسلامی ارایه شود.

## اصول و ارزشهای حاکم بر آرمانشهر حافظ

موضوعات و اصول و ارزش‌هایی که می‌توانند از غزلیات حافظ استنباط و استخراج شده و در هدایت زندگی و فعالیت‌های فردی و جمعی و خلق آثار و از جمله ایجاد فضا و محیط مطلوب زندگی مورد استناد و استفاده قرار گیرند در طیف وسیعی قابل طبقه‌بندی هستند، که طبیعتاً پرداختن به همه آنها بحث مفصل و مستوفایی را طلب می‌کند. در این مجال، به عنوان مدخلی بر موضوع، اصول و ارزش‌های محدود و معدودی انتخاب شده و مورد تذکر اجمالی قرار گرفته‌اند.

## آموزش

حافظ، همچون همهٔ مصلحان و همهٔ کسانی که دغدغهٔ رستگاری بشر را دارند، برای آمادگی رهروی، در هر مسیر و از جمله شکل دادن به محیط و فضای زندگی، به موضوع آموزش توجهی در خور مبذول می‌نماید. مهمترین نکته‌ای که در تأکید او بر آموزش، توجه جدی را طلب می‌کند، تعلیم گرفتن از کسی است که خود اهلیت و صلاحیت لازم را کسب کرده است.

به می سجاده رنگین کن، گرت پیر مغان گوید که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها

به این ترتیب، در عین حالی که ساخت محیط و فضای زندگی را نباید به "خام"ها و به آموزش‌نادیدگان سپرد، شاگرد و جامعه نیز، برای آموزش، باید به معلمانی سپرده شوند که صلاحیت و شایستگی و استقلال و حریت داشته و دستیاران و شاگردان خویش را نیز به همین راه هدایت کنند. در واقع، در راه آموزش و آموختن، توجه و تمسک به هدایت‌های الهی و طلب فیض و الهام از او می‌تواند به استاد و شاگرد کمک کند.

خیال روی تو، در هر طریق هم‌ره ماست نسیم موی تو، پیوند جان آگه ماست

اهلیت داشتن از نظر حافظ ضرورتی است که تنها در پناه آن می‌توان، فضایی را ایجاد کرد که آن فضا نیز به نوبهٔ خود تجلی‌گاه انوار الهی باشد.

چشم آلوده‌نظر، از رخ جانان دورست بر رخ او، نظر از آینه پاک انداز

## تذکر حضور در محضر الهی

او برای زندگی و هر گونه فعالیت به اصولی قائل است، که رعایت آن اصول را لازمهٔ زندگی سالم و طیب می‌داند. شاید بتوان گفت اولین توصیهٔ او غفلت نکردن از این اصل مهم است که "عالم محضر خداست"، و اگر حضور در این محضر هدف است، نباید از او غافل شد و او را فراموش کرد.

حضوری گر همی خواهی، ازو غایب مشو حافظ متی ما تلق من تهوی دع الدنيا و اهلها

نکتهٔ بنیادینی که در تفکرات موحدینی همچون حافظ مشهود است و اساس همهٔ آراء و نظرات و فعالیتشان را شکل می‌دهد، اصل اساسی "توحید" است. این اصل چنان در همهٔ ابعاد زندگی آنها رسوخ دارد که به چیزی به جز "توحید" نمی‌اندیشند، و به تبع آن از هر چیزی که آنها را از توحید دور کند یا عاری از تجلی جلوهٔ توحید باشد تبری می‌جویند.

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت

در همین راستا، موحدان هر چه را می‌بینند و هر چه را می‌سازند، تجلی و جلوه‌ای از اوست، که از خود و سازنده‌اش خودیتی ندارد و همه چیز را به او ارجاع می‌دهد.

به پیش آینه دل، هر آنچه می‌دارم به جز خیال جمالت، نمی‌نماید باز

در حقیقت اینان از این سخن می‌گویند که هر چیزی را معنایی است و همهٔ افراد به این دوگانگی (یعنی وجود ظاهر و باطن یا صورت و معنا برای هر چیز) اذعان دارند، و اما باید توجه داشت در این معناگرایی معنای صحیح و حقیقی را دریافت تا بتوان محرم راز شد.

در ره عشق نشد کس، به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر، گمانی دارد

در حقیقت، حافظ نیز همچون همه عرفا و حکمای متأله، به واجد معنا بودن عالم و هر جزء آن باور دارد، و نه تنها به این امر یقین دارد، که آنرا جلوه‌ای از حقیقت باریتعالی می‌داند.

*پیش ازین کابین سقف سبز و طاق مینا برکشند      منظر چشم مرا، ابروی جانان طاق بود*

اصل وحدت بارزترین اصلی است، که به عنوان تجلی توحید الهی که جهان بینی حافظ بر آن استوار است، همواره مورد توجه او بوده و به هیچ وجه غفلت از آن را جایز ندانسته و حتی خیال غفلت از آن را نیز به ذهن خود راه نمی‌دهد.

*غرض ز مسجد و میخانه‌ام، وصال شماست      جز این خیال ندارم، خدا گواه منست*

این اصل به حدی اهمیت دارد، که توجه به آن در هر مکان و هر زمان و هر زمینه عملی توصیه می‌شود.

*در عشق، خانقاه و خرابات فرق نیست      هر جا که هست، پرتو روی حبیب هست*

توجه به وحدت فرهنگی، یا وحدت بخشیدن به فرهنگ انسان‌هایی با تفکر و جهان بینی ثابت (در عین پذیرش مکان‌ها، زمان‌ها و خرده‌فرهنگ‌های متفاوت در قالب همان جهان بینی ثابت) یکی از اصولی است که حافظ آن را توصیه کرده یا ضروری می‌داند.

*عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ      بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است*

جلوه دیگر وحدت، توجه توأمان و همزمان به هر دو جنبه معنوی و مادی موضوعات به طور توأمان و البته با تأکید بر وجه معنوی است. توجه به این مرتبه از وحدت حیات، موضوعی است که در تفکر اسلامی، بیشتر از هر آیین و نظام فکری و جهان بینی و دین دیگری مطرح نظر و مورد تأکید بوده است، و طبیعتاً حافظ نیز از آن غفلت ننموده است:

*گر از آن آدمیانی، که بهشتت هوس است      عیش با آدمی چند پریزاده کنی*

موضوع دیگری که از دیدگاه موحدین اهمیت در خور توجهی را، هم در تماس با طبیعت و هم در تماس با ساخته‌های انسان واجد است، نگرش آیه‌ای به پدیده‌ها و مفاهیم است. به این ترتیب است که در ایجاد محیط، در عین حالی که محیط باید مفاهیم و اصول و ارزش‌های معنوی را به انسان متذکر شود، باید بتواند عبرت‌های لازم را در معرض حواس و ادراک انسان قرار دهد.

*شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر      به باد رفت و ازو خواجه هیچ طرف نیست*

در حقیقت، او آنچه را که ذکر و نشانه خداوند را نداشته باشد، واجد ارزش ندانسته، آنرا خارج از عقل می‌شمارد:

*صاحب دیوان ما، گویی نمی‌داند حساب      کاندرین طغرا، نشان حسبه‌الله نیست*

گفته‌ایم که اگر جهان معاصر در دهه‌های اخیر به نظریه پایداری روی آورده است، موحدین همواره نه تنها به پایداری که فراتر از آن به تکامل می‌اندیشیده‌اند و در استفاده از مواد طبیعت و شکل دادن محیط بر تکامل و معنا (و به عبارتی بر شرافت) بخشیدن به ماده و از آن بالاتر گرایش دادن ماده به سمت تجرد تأکید و اصرار می‌ورزیده‌اند (امین‌زاده و تقی‌زاده، ۱۳۷۸ و تقی‌زاده، ۱۳۸۴/الف). طبیعی است که در این روند، آنکه آگاهتر است، بهتر می‌تواند پاسخگوی این اصل بنیادین باشد.

*سنگ و گل را کند از یمن نظر، لعل و عقیق      هر که قدر نفس باد یمانی دانست*

این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که تمرکز بر ماده و اسارت در خاک و دنیا، امکان عروج معنوی و تعالی روحانی را مختل و ناممکن می‌نماید. پس هر کس که تمایل به معنویت دارد، نیازمند عدم تمرکز بر ماده و درک معنای معنوی آن، و بهره گرفتن از دنیا برای تحصیل آخرت است.

*چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس؟      که در سراچه ترکیب، تخته‌بند تنم*

این ویژگی سبب می‌شود تا موحدین بر این امر واقف و بر آن اصرار ورزند و بر اساس آن مشی کنند که آرمان‌گایی را ملاک عمل طرح‌ها و برنامه‌ها و فعالیت‌های خود قرار دهند. به این ترتیب و با این نوع نگرش، دنیای خاکی محل گذر و نه محل توقف و سکون است.

*حافظ، خلد برین خانه موروث من است اندرین منزل ویرانه، نشیمن چه کنم؟*

این نوع نگرش به دنیا و فعالیت‌های دنیایی سبب می‌شود، تا پیروان این تفکر، در پی ایجاد فضا و محیطی جاودانه نباشند. این گونه عمل نه تنها از باب تقلیل دلبستگی انسان‌ها به دنیا، نقشی در خور توجه را ایفا می‌کند، که فراتر از آن در تقلیل مصرف منابع و سیر به سمت توسعه پایدار و حفاظت از طبیعت که مدنظر بسیاری از آراء متأخر است نیز تأثیر به‌سزایی دارد. در حقیقت این تفکر یادآور این اصل است که انسان نباید به فکر جاودانه بودن یا جاودانه زیستن در این دنیا باشد.

*مرغ زیرک نزند در چمنش پرده سرای هر بهاری که به دنباله خزان دارد*

حافظ این تذکر را به کرات تکرار می‌کند، که این دنیا جای ماندن نیست، و جایی که جای ماندن نیست، نباید به فکر نقش ایوان و تزئین آن به گونه‌ای بود که شبهه جاودانگی را به ذهن متبادر کند.

*هر که را خوابگاه آخر مستی خاک است گو چه حاجت که به افلاک کشی، ایوان را*

به این ترتیب است که کالبد و شکل ظاهر، علی‌رغم اهمیت و جایگاهی که در جوامع مادیگرا دارد از منظر موحدین فقط در حد رفع نیازهای مسافری که در منزلی برای مدت محدودی بپایان رسیده است مورد نیاز است.

*ازین رباط دو در، چون ضرورتست رحیل رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست*

اگر حافظ زینت مادی و زخارف دنیایی را نفی می‌کند، در عین حال به زیبایی حقیقی دلبستگی و وابستگی تام داشته و توجه به آن را به جد توصیه می‌کند.

*ز من بنیوش و دل در شاهدهی بند که حسش بسته زیور نباشد*

قابل توجه است که نباید زینت و یا هر چیز مشابه با آن را، مترادف با زیبایی و به ویژه مترادف با وجه عالی و معنوی زیبایی دانست (رک: تقی‌زاده، ۱۳۸۴ ب و همو ۱۳۸۵ ب).

حافظ نه تنها تذکر و عبرت را ضرورت زندگی و فعالیت‌های انسان‌های معنویت‌گرا می‌داند، که فراتر از آن به احتراز از غفلت یا هر چیز و هر پدیده غفلت‌آور نیز توصیه می‌کند.

*بیدار شوای دیده که ایمن نتوان بود زین سیل دمدام که درین منزل خوابست*

و غفلت و غفلت‌زدگی ویژگی بارز شهرهای معاصر است که در جهت تشویق و ترغیب و تهییج مصرف و تمرکز بر مادیّت زندگی، معنویت حیات را مغفول می‌نهند و مهجور می‌گذارند و در پای مُد و مشتیهات مادی قربانی می‌کنند.

همه اصولی که ذکر شدند و ذکر می‌شوند، به تبعیت از تفکر توحیدی حافظ، در مسیری است که همان تفکر به کرات به آن تأکید ورزیده است، و آن چیزی جز حرکت در صراط مستقیم الهی نیست.<sup>۳</sup> در واقع حافظ شرط به جای آوردن عهد ازلی انسان و شرط عدم خیانت در امانت الهی را سیر در صراط مستقیم یگانه الهی می‌داند.

*روز نخست، چون دم رندی زدیم و عشق شرط آن بود، که جز ره آن شیوه نسپریم<sup>۴</sup>*

## الگوهای اصیل

توجه به الگو، که کلام الهی تعبیر "اسوه" (یا اسوة حسنه) را در مورد آن به کار برده است، موضوعی است که همواره مورد نظر موحدین و وصول به آن مقصد آنان بوده است. این اصل که مورد توجه حافظ نیز بوده، می‌تواند در شکل دادن محیط زندگی انسان نیز ایفای نقش کند، توجه به الگوهای اصیل است.

طرب‌سرای محبت، کنون شود معمور که طاق ابروی یار منش، مهندس شد

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (ص) منقول است که: "الناس علی دین ملوکهم؛ مردم به دین پادشاهان خود هستند." اگر پادشاهان را به سران و رهبران و مدیران جامعه و به عنوان کسانی که جامعه آنان را به عنوان الگو می‌پذیرد و اعمال و رفتارشان را تقلید می‌کند، تلقی کنیم، و اگر دین را به معنای عام آن به عنوان روش زندگی بدانیم،<sup>۵</sup> آنگاه وظیفه خطیر این الگوها معلوم می‌شود که چگونه باید مشی کنند که در حقیقت به عنوان "امر به معروف" و "نهی از منکر" عملی وارد صحنه جامعه و هدایت مردمان شوند. حضرت حافظ نیز این نکته ظریف را مورد توجه قرار داده، و رفتن به راهی جز آن راهی را که الگو و اسوة جامعه (یا فرد) می‌پیماید، مشکل یا ناممکن می‌نماید:

ما مریدان روی سوی قبله چون آریم، چون روی سوی خانه خمّار دارد پیر ما

اما در عین حال، او یاران را به اتخاذ تدبیری فرا می‌خواند که اگر راه رفته، نامطلوب است به نحوی آن را اصلاح کنند.

دوش از مسجد سوی میخانه آمد، پیر ما چیست یاران طریقت، بعد از این تدبیر ما؟

حافظ به تبعیت از تعالیم وحیانی قرآن کریم که خود به پیروی از آن معترف و مفتخر است،<sup>۶</sup> احتراز از خودنمایی و تفاخر و غرور را به جدّ توصیه می‌کند.

باده در ده، چند ازین باد غرور خاک بر سر، نفس نافر جام را

در عین حال، او به هویت اصیل و انسانی خویش، و پیمودن راهی که به آن باور و یقین دارد، اصرار می‌ورزد و آنرا جلوه‌ای از حقیقت وجود خویش می‌شمارد و اعلام می‌دارد که سخن یاوه‌گویان برایش ارزشی ندارد، و "آنچه استاد ازل گفت بگو" می‌گوید:

از ننگ چه گویی؟ که مرا نام ز ننگ است وز نام چه پرسی؟ که مرا ننگ ز نام است

حافظ هر گونه جلوه‌فروشی، فریب و وجود هر گونه عناصر وسوسه‌انگیز را که می‌تواند به گونه‌ای عامل گمراهی انسان و گرایش او به سمت مصرف و تکرار و تقلید گردد نفی و نهی می‌کند.

لب از ترشح می پاک کن برای خدا که خاطر م به هزاران گنه موسوس شد

و به این ترتیب است که نه تنها شهر مصرف‌گرا و مصرف‌زده و محرک و مبلّغ مصرف، و شهری که جملگی را به مصرف و ریا و گناه فرامی‌خواند را نمی‌توان شهر مطلوب و آرمانی حافظ دانست، که چنین شهری با مدینه فاضله مورد نظر وی هزاران منزل فاصله دارد.

اگر چه حافظ، چیزی را برای خویش کافی می‌داند، که آن چیز (صحبت آن مونس جان) عین همه چیز و همه نعمت‌هاست:

یار با ماست، چه حاجت که زیادت طلبیم؟ دولت صحبت آن مونس جان، ما را بس

اما در عین حال درس مهم یا توصیه بنیادینی را مطرح می‌کند و آن، قناعت و احتراز از زیاده‌طلبی (بالاخص در وجه مادی آن) است، که این روش می‌تواند آرامش و سعادت و هویت و استقلال را برای فرد و جامعه به ارمغان آورد. زیاده‌طلبی‌ای که به دنبال

حذف قناعت از زندگی بسیاری از مردم دوران، تبعات و مشکلات معنوی و مادی غیرقابل جبران و غیرقابل انکاری را برای جوامع مختلف پدید آورده است.

### اهمیت انسان

حافظ همچون همه انسان‌ها، برای انسان جایگاهی خاص قایل است. طبیعی است که این جایگاه، با مقامی که او مانیت‌ها برای انسان قایل بوده و او را به عنوان ملاک و معیار همه چیز و به عنوان مرکز هستی می‌پندارند، کاملاً متفاوت است. انسان مورد نظر حافظ از آن جهت ارزشمند است که نفخه روح الهی او را انسان نموده است.

*از آن به دیر مغانم، عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه، در دل ماست*

اما در عین همه احترامی که برای انسان ذکر می‌شود، نقش انسان آلوده یا انسانی که انسانیت و رسالت انسانی و غایت معنوی خویش را فراموش کرده و به گناه روی نموده است را در بی‌ارزش شدن محیط، نقشی اساسی می‌داند.

*چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی‌ست نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود*

در حقیقت همان گونه که انسان شریف، به محیط و ماده شرافت می‌بخشد، انسان (یا شهروند) گنه‌کار و خاطی و پیرو شیطان سبب قطع شدن خیر برای شهر می‌گردد.<sup>۷</sup> حافظ در جایجای کلام شیوای خویش به تنظیم روابط اجتماعی اشاراتی عمیق دارد که این اشارات در عین هدایت اهل شهر برای تنظیم روابط خود با دیگران، می‌توانند مدیران شهر را نیز به ایجاد فضا و محیط مناسب هدایت کنند. از جمله اینکه باید اصل اخوت و برادری اسلامی بر رابطه انسانها سایه اندازد.

*یک حرف صوفیانه بگویم، اجازت‌ست؟ ای نور دیده، صلح به از جنگ و داوری*

البته این صلح و برادری با "نور دیده" است، و نه با هر کسی. مدیر شهر باید توجه داشته باشد که هر شهروند تحت حکومت او نیازهایی دارد که وظیفه او شناخت هر یک از نیازها و پاسخگویی مناسب به آنها است.

*سلطان و فکر لشکر و سودای تاج و گنج درویش و امن خاطر و کنج قلندری*

اما باید توجه کرد که انسان، ریشه در عالمی دگر (جز این عالم خاکی) دارد، و در پاسخگویی به نیازهای انسان، در شناخت انسان، در آموزش و هدایت او، یا در ارج نهادن به او تمرکز بر وجه مادی زندگی نتیجه‌بخش نبوده و به سعادت او نخواند انجامید.

*گوهر جام جم از کان جهانی دگر است تو تمناً ز گِل کوزه‌گران می‌داری*

توجه به جایگاه و ارزش انسان از دو منظر و در دو قلمرو مطرح است: یکی در قلمرو فرد و دیگری در قلمرو جامعه. برای نمونه، توجه به احوالات و نیازهای سایر آحاد جامعه موضوعی است که در همه جوامع و تفکرات با شدت و ضعف متفاوتی مورد تأکید قرار می‌گیرد که حافظ نیز از آن غفلت نمی‌ورزد.

*شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما، سبکباران ساحلها*

در واقع، همه باید به یکدیگر و به رفع مشکلات یکدیگر توجه لازم و کافی میدول دارند. این توجه و التفات را می‌توان در بسیاری مقوله‌های تنظیم‌کننده ارتباطات واحدهای اجتماعی مثل همسایگان، خانواده‌ها، اقوام و اهالی یک شهر تسری داد و شرایط را به گونه‌ای تنظیم کرد که این ارتباطات به مطلوبترین وضعیت خود ارتقاء یابند. شاید بتوان یکی از اصلی‌ترین علل بی‌توجهی به هم‌نوعان را زیستن در شرایط خاص دانست که به همراه تفکر خاص اشرافیگری یا خود بزرگ‌بینی اصولاً عدم آگاهی به وضعیت‌های سایر اقشار را ناممکن می‌نماید.

خفته بر سنجاب شاهی، نازنینی را چه غم      گر ز خار و خار سازد، بستر و بالین غریب

پس فضا و محیط زندگی باید به نحوی سامان داده شود که نه تنها تأمین کننده نیازهای مادی انسان باشد که فراتر از آن، بتواند پاسخگوی نیازهای معنوی و روانی او نیز باشد. شهر باید بتواند در هدایت انسان به سمت زندگی مطلوب و انسانی، در عروج او به سمت یادآوری ارزش‌های معنوی، در راهنمایی‌اش به سمت شناخت و درک معنویت هستی و در گرایش دادن وی به طرف وحدت و یگانگی جامعه نقشی در خور توجه ایفا نماید.

### القای حسّ توطن

یکی از احساس‌ها و نیازهای بشری که از قدیم‌الایام همواره همراه انسان بوده است، احساس توطن یا احساس تعلق به مکان یا احساس همسانی (و وحدت) هویت خویش با هویت مکان، یا احساس دلبستگی به مکانی بوده، که این مکان به هر حال محل تولد و نشو و نمو و رشد و زندگی خود انسان، یا الگوها و اسوه‌های او بوده است. این رابطه، رابطه‌ای ضروری برای کار و فعالیت و زندگی است که باید به آن توجهی جدی مبذول داشت. این احساس و وابستگی به انحاء مختلف در غزلیات حافظ مورد اشاره و تأکید قرار گرفته است:

همچو گرد این تن خاکی، نتواند برخاست      از سر کوی تو، زان رو که عظیم افتادست

و این سخن بیانگر اهمیتی است که وطن و سرزمین را شرافت بخشیده است. نه تنها ترک وطن مألوف برای او دشوار است که حتی در صورت ابتلا به هجران، دل و فکر مدام به فکر آن و در پی بازگشت به آن است.

هوای کوی تو، از سر نمی‌رود آری      غریب را دل سرگشته با وطن باشد

در عین حال باید مراقب بود تا این احساس شریف به عنوان مانع و پرده‌ای برای شناخت اشکالات احتمالی و جستجوی راه‌های اصلاح آن عمل نکند.

شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم      عیش مکن که خال رخ هفت کشورست

برای ساختن وطن و مکان زندگی نیز، همچون جملگی مقولات هستی که واجد صورت و معنایی هستند، باید موضوع معنا و جان از دو جهت مد نظر قرار گیرد: یکی اینکه اصولاً مکان و عناصر موجود در آن واجد معنایی هستند که این معانی به مثابه جان مکان ایفای نقش می‌کنند، و دیگر اینکه در ایجاد همه جزئیات باید به جان و اصول معنوی توجه داشت.

به می عمارت دل کن، که این جهان خراب      بر آن سراسر است که از خاک ما بسازد خشت

در حقیقت سخن حافظ در این است که آنچه ظاهر است و مادی، هم متحوّل خواهد شد و هم اینکه فانی است، پس باید به اصول معنوی و ثابتی اندیشید که هم ثابت‌اند، هم اینکه عامل بقای معنوی موضوع شده، و هم اینکه جلوه‌ای از آبادی درون را که اهمیتی بیشتر از ظاهر و برون دارد به نمایش می‌گذارند. احساس تعلق به مکان به اضافه معنویاتی که بر آن حاکم است سبب می‌شوند تا این علاقه تقویت شود.

هوای مسکن مألوف و عهد یار قدیم      ز رهروان سفرکرده، عنبرخواهت بس

و این تعلق و ارادت به حدی حائز اهمیت است که حتی بو و ذکر نام و خیال و یادآوری و ذکر آن نیز می‌تواند دل‌گشا و فرح‌بخش و زیبا باشد.

هوای منزل یار، آب زندگی ماست      صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم



در این مورد نیز، آنچه که اهمیت وطن و مکان را تثبیت می‌کند، وجود معنا و معنویت در آن است که از آن به وجود یار تعبیر می‌کند.

حافظ یکی از مشکلات بزرگ انسان را غربت او می‌داند، که البته غربت، هم از نظر نوع غربت یا مکانی که انسان از او مهاجور مانده می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، هم از نظر اصل و ریشه روحانی و معنوی انسان قابل تعمق و توجه است، هم از نظر جایگاهی که انسان به سمت آن سیر می‌کند و آرزوی وصول به آن را دارد، و هم از نظر روابطی که با سایر آحاد جامعه دارد می‌توان مراتبی برای غربت انسان قایل شد.

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم      چرا نه خاک سرکوی یار خود باشم  
غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم      به شهر خود روم و شهر یار خود باشم

حافظ به قدری بر غم غربت و غیرقابل تحمل بودن آن توجه دارد که گدایی در شهر آرمانی و جوار محبوب خویش را بر پادشاهی ظاهری در غربت ترجیح می‌دهد.<sup>۸</sup>

دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن      در کوی او گدایی، بر خسروی گزیدن

البته بر این سخن می‌توان ویژگی‌هایی چون وحدت جامعه و ارتباطات انسانی را نیز به عنوان فضای مألوفی که زایل‌کننده غم غربت هستند اضافه کرد، که نقش مدیریت شهر و همچنین تأثیر سازمان فضایی شهر در ایجاد و تقویت این ویژگی‌ها امری غیرقابل انکار است.

### توجه به طبیعت

اگر چه در مورد توجه جملگی حکما و عرفای متأله، به تبعیت از تعالیم و حیانی، به طبیعت و الهام از آن برای شکل دادن محیط زندگی در موضعی دیگر به تفصیل سخن رفته است (تقی‌زاده، ۱۳۸۴/الف)، در این مجال به برخی نظرات حافظ که می‌توان از آن‌ها برای انتظام بخشیدن و شکل دادن محیط زندگی بهره گرفت اشاره می‌شود. مروری بر همه ابیاتی از غزلیات حافظ که به نوعی به طبیعت اشاره دارند، نشان می‌دهد که او اصولاً فضای مطلوب و مناسب زندگی را جدای از طبیعت نمی‌داند:

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران، خوش است وقت گل، خوش باد کز وی وقت می‌خواران خوش است

و به این ترتیب است که شهر باید، هم در برگرفته طبیعت باشد و هم قوانین انتظام خویش را از طبیعت گرفته باشد، و در یک کلام در دل طبیعت جای گرفته و با آن هماهنگ و همراه باشد. در کنار توجه و تأکید بر لزوم وجود این ارتباط، فقدان آن را دلیل افسردگی و حزن انسان می‌داند.

ناگشوده گل نقاب، آهنگ رحلت ساز کرد      ناله کن بلبل، که گلبانگ دل افکاران خوش است

و این وضعیت (جدایی انسان و طبیعت) در بسیاری موارد از ویژگی‌های شهرهای دوران معاصر است. نکته بنیادینی که در این مورد، به آن اشاره شده است لزوم هماهنگی شهر و فعالیت‌های انسانی با قوانین حاکم بر هستی است.

شاهای فلک از بزم تو در رقص و سماع است      دست طرب از دامن این زمزمه، مگسل

و این موضوعی است که از قدیم‌الایام در مکاتب مختلف فکری، به ویژه در مشرق زمین بر آن تأکید می‌شده است.<sup>۹</sup> موضوع دیگر که اگر چه از قدیم‌الایام مطرح نظر حکما بوده، و امروزه نیز با شدت بیشتری از سوی علمای رشته‌های مختلف و از جمله روان‌شناسان مطرح می‌شود، تأثیر محیط بر انسان بوده که مورد تأکید حافظ نیز قرار گرفته است.

مکن درین چمنم سرزنش به خودرویی      چنان که پرورشم می‌دهند می‌رویم

### چگونگی رابطه با سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها

برقراری ارتباط با سایر تمدن‌ها و تعاملات فرهنگی با آنها، از موضوعاتی است که مورد توجه همه جوامع بوده و برای این ارتباطات و تعاملات، شرایط و ویژگی‌هایی را برمی‌شمارند که این شرایط و ویژگی‌ها در هر جامعه‌ای مختصات خاص خود را دارند. تفکر اسلامی نیز برای این موضوع معیارهایی را تبیین می‌کند که اهم آنها تحت دو مقولهٔ «عدم جواز» و «ولایت کفار» و احتراز از «تقلید» قابل دسته‌بندی هستند. حافظ نیز به تبع این معیارها سخنانی بیان کرده است که این سخنان را می‌توان در زمینهٔ ارتباط و تعامل با سایر جوامع در مقولهٔ معماری و شهرسازی مورد استناد قرار داد. حافظ به صراحت مخالف تسلط بیگانه بر جامعهٔ خودی بوده و بر عدم جواز تبعیت از شیوه‌های بیگانه (یا رد پذیرش ولایت آنها) تأکید می‌ورزد:

وفا مجوز دشمن، که پرتوی ندهد / چو شمع صومعه افروزی از چراغ کشت؟

چرا که از نظر او اصولاً تقلید کورکورانه و ظاهرینانه همچون سعی کلاغ است<sup>۱۰</sup> که خواست به شیوهٔ کبک بخرامد، صد البته که نتوانست و راه رفتن خویش را نیز فراموش کرد.

گشت بیمار، که چون چشم تو گردد نرگس / شیوهٔ تو نشدش حاصل و بیمار بماند

او تنبیهی را به جامعه نیز متذکر می‌گردد، که این تذکر هشدار است به جامعه برای عدم تبعیت از آراء و نظراتی که در واقع به عنوان مقلدان اصلی به نام طراح و برنامه‌ریزی عالمانه، سعی در تنظیم گرایشهای جامعه به سمت تقلید بیگانگان دارند.

باده خور، غم مخور و پند مقلد منبوش / اعتبار سخن عام چه خواهد بودن

حافظ به پیروی از تعالیم و حیانی قرآن کریم که شرایط خاصی برای مکان و زمان را لازمهٔ نزول برکات الهی می‌داند، به همه متذکر می‌شود که لازمهٔ نزول هر چیزی و یا به عبارتی ضرورت اولیهٔ تحصیل هر وضعیتی نیازمند فراهم آوردن شرایط و محیطی خاص است. با تقلید از دیگران نمی‌توان فضای مطلوب برای نزول یار (یا برکات الهی) را فراهم کرد.

حافظا در دل تنگت، چو فرود آید یار؟ / خانه از غیر نپرداخته‌ای، یعنی چه؟

یکی از بزرگترین اشکالات و تبعات منفی پیروی از دیگران، دوری (آگاهانه یا ناآگاهانه) از اصول و ارزش‌ها و آرمان‌های جامعه است. در واقع باید دانست که با تقلید و پیروی از بیگانگان، امکان وصول به مقصد مطلوب ممکن نخواهد بود.

به قول دشمنان، برگشتی از دوست / نگردد هیچکس با دوست، دشمن

### برخی اصول دیگر

برخی توصیفات حافظ از روابطی که بین موجودات مختلف برقرار است، می‌توانند به عنوان معرف برخی اصول مورد استناد قرار گرفته و طبیعتاً در شکل دادن محیط مورد استفاده واقع شوند.

**توجه به صفات فعل الهی:** یکی از جلوه‌های گرایش و پرداختن به «اصل» و «رها شدن از «بدل»، توجه به اصولی است که به عنوان صفات فعل الهی در جملگی مخلوقات و موجودات ظهور و بروز و تجلی دارند، و انسان به عنوان خلیفه‌الله موظف است آن‌ها را در جملگی فعالیت‌های خویش ملحوظ دارد تا شرط جانشینی و حفظ امانت را به جا آورده باشد.

آنکس که اوفتاد خدایش بگرفت دست / گو بر تو باد، تا غم افتادگان خوری

متفکران دنیای معاصر با آگاهی به عواقب مصیبت‌باری که روند کنونی مصرف و تماس با طبیعت، برای بشریت در پی خواهد داشت، نظریهٔ توسعهٔ پایدار را مطرح کرده و برخی اصول را برای آن برشمرده‌اند. البته این اصول تنها وجه کمی و مادی را ملحوظ

داشته و در پی امحاء آن هستند، و از تبعات منفی موضوعات غافل‌اند، که اگر به این تبعات نیز توجه می‌کردند، اصول توسعه پایدار را با شدت و گستردگی بیشتری مطرح می‌کردند. حافظ مقوله معنوی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد:

هر آنکه گنج قناعت به گنج دین داد فروخت یوسف مصری، به کمترین ثمنی

و با انتخاب مفاهیم و موضوعات معنوی برای ذکر مثال خویش، متذکر می‌شود که اگر انسان مشی اشتباهی را برگزیند، علاوه بر خسارات مادی، متحمل خسران معنوی نیز خواهد شد.

**عدل:** عدل از اصول بنیادینی است که در هر مقوله‌ای از فعالیت‌های انسانی و از جمله وجوه مختلف حیات اجتماعی جایگاه ویژه‌ای دارد، به نحوی که امکان تحقق اهداف بدون رعایت عدل ممکن نیست.

دور فلکی، یکسره بر منهج عدل است خوش باش، که ظالم نبرد راه به منزل

یکی از بارزده‌های عدالت‌پروری آن است که در صورت رعایت عدل، ظلم و جور و به عبارتی خروج از تعادل خود به خود مضمحل خواهد شد.

جویبار ملک را، آب روان شمشیر توست تو درخت عدل بنشان، بیخ بدخواهان بکن

یکی دیگر از وجوه عدالت، رعایت برابری در جامعه است. این برابری در واقع بیشتر به توجه به اقشار فرودست جامعه (از نظر قدرت اقتصادی و امکان دسترسی به خدمات) نظر دارد.

نظر کردن به درویشان، منافی بزرگی نیست سلیمان با چنان حشمت، نظرها بود با مورش

وجه دیگر عدالت ایجاد گونه‌ای از تجانس و وحدت و تعادل و هماهنگی در محیط زندگی از طریق رعایت جنبه‌های مختلف عدالت به نحوی است که از ظهور قطب‌بندی و طبقه‌بندی‌های نامطلوب اجتماعی و اقتصادی در شهر پیشگیری شود.

دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند خواجه آنست، که باشد غم خدمتکارش

**آگاهی:** آگاهی یا احتراز از غفلت، یا به وجود آوردن شرایطی که مداوماً انسان را به اصول و ارزش‌هایی متذکر شده و او را از غفلت برهاند، اصلی است که در همه فعالیت‌های جامعه و به خصوص در شکل دادن محیط زندگی‌اش نقشی اساسی ایفا می‌کند.

ای بی‌خبر، بکوش که صاحب‌خبر شوی تا راهرو نباشی، کی راهبر شوی

**عبرت:** عبرت‌گیری یا فراهم آوردن محیط متذکری که یکی از ویژگی‌های بارز آن یادآوری یا عبرت‌احوال‌گذشتگان است، از تأکیدی است که می‌توان از مطالعه غزلیات حافظ استنباط کرد.

آئینه سکندر، جام می است بنگر تا بر تو عرضه دارد، احوال ملک دارا

و این آگاهی دادن و عبرت‌آموزی، تذکری است بر موقت بودن توقف در دنیا و جاودانگی حیات اخروی.

همان منزل است این جهان خراب که دیدست ایوان افراسیاب

توجه به موضوع عبرت و متذکر ساختن انسان‌ها به آنچه که در گذشته برای انسان‌ها و جوامع (اعم از خودی و بیگانه) رخ داده است، علاوه بر عبرت‌گیری، می‌تواند به عنوان هشدار برای هشیاری و احتراز از غفلت انسان نیز عمل کند.

هر که آمد به جهان، نقش خرابی دارد در خرابیات می‌رسد که هشیار کجاست

به این ترتیب است که شهر نه تنها باید تذکردهنده و عبرت‌آموز باشد، که فراتر از آن باید اهل خویش را از درافتادن در دام غفلت

مصون نگه دارد.

**نوگرایی:** یکی از مباحثی که همیشه مد نظر و مورد توجه انسان بوده است، گرایش او به سمت پدیده‌های نو و ارضای حس تنوع‌طلبی انسان بوده است. با این تذکر که مفهوم “نو”، “نوگرایی”، “تنوع‌طلبی” و ریشه‌ها و مصادیق آنها برای انسانهایی با باورها و جهانی‌هایی و فرهنگ‌های مختلف، متفاوت و حتی متضاد بوده است که در مواضعی دیگر مورد اشاره قرار گرفته‌اند (جعفری، ۱۳۶۱، نقی‌زاده، ۱۳۸۴ ب و همو ۱۳۸۵ الف) حافظ نیز به نوگرایی قائل است.

چون نیست نقش دوران، در هیچ حال ثابت حافظ مکن شکایت، تا می خوریم حالی

اما او در عین حال برای “نو” و “نوگرایی” مورد نظر خویش ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد. از جمله اینکه مانند همه متألّهین و معتقدین به ماوراءالطبیعه، به اصول و حقایق اصیل و ثابت و لا یتغیر (و البته معنوی) قائل است که همه “نو”ها و “تنوع”ها جلوه و تفسیری جدید از آنها هستند.

سر خدا که در تنق غیب منزوی ست مستانه اش نقاب ز رخسار برکشیم

در عین حال او همه موضوعات مادی و ظاهری را گرفتار زوال و اضمحلال و نابودی می‌داند که مداوماً “نو”هایی جایگزین آنها می‌شوند.

سفله طبع است جهان، بر کرمش تکیه مکن ای جهان دیده، ثبات قدم از سفله مجوی

حافظ ملاک و معیار انتخاب یا باور به اصول ثابت را معیارهای ظاهری و مادی (از قبیل مکان و گروه و قوم و قبیله و امثالهم) نمی‌داند، بلکه آنها را حقایق معنوی و عالمانه می‌داند.

سخندان و خوشخوانی نمی‌ورزند در شیراز بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم

و شاید تعبیر سخندان و خوشخوانی را از کلام الهی الهام گرفته باشد که به “بیان” و “خواندن” تأکید می‌فرماید (عَلَّمَهُ الْبَيَانَ: و به او تعلیم نطق و بیان فرمود، الرحمن: ۴) و اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ: بخوان به نام پروردگارت که آفریننده عالم است، علق: ۱). و البته طرح نوگرایی و حتی طرح “نو” ریختن برای عالم را در پرتو همان اصول ثابتی می‌داند که بارها به آن تأکید کرده است (گل و می).

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

**توجه به اصل و اصالت:** چنانچه گذشت، حافظ علاوه بر آن که از تقلیدهای کورکورانه نهی و نفی می‌کند، گرایش به سمت بدلیات و جعلیات به جای توجه به اصول معنوی و حقایق الهی را نیز منفور و مطرود می‌داند.

در میخانه بیستند خدایا میسند که در خانه تزویر و ریا بکشایند

بنابراین باید مراقب و هشیار بود تا بدلهای جایگزین “اصل”ها نشوند و جامعه را به سمت تباهی و گمراهی و غفلت و پیروی از بیگانه و به بردگی شیطان سوق ندهند. و این باور و روش می‌تواند به عنوان ملاک عمل هر گونه خلاقیت و طراحی و برنامه‌ریزی در شکل دادن محیط و فضای زندگی انسان به کار گرفته شود، که اگر معماری و شهر ایرانی نفی و نهی می‌شود، الگوهای منسوخ بیگانه جایگزین آنها نشود.

**امنیت:** یکی از ویژگی‌های محیط مطلوب حیات، امنیت است، که در موارد متعددی مورد عنایت حافظ نیز قرار گرفته است.

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم جرس فریاد می‌دارد: که برنید محملها

و طبیعی است که امنیت تنها به امنیت فیزیکی منحصر نشده و مشتمل بر انواع امنیت روانی و روحی و اخلاقی و اجتماعی و فرهنگی است که این وجوه غالباً مغفول می‌مانند.

از چار چیز مگدر، گر عاقلی و زیرکی امن و شراب بینش، معشوق و جای خالی

**سلسله‌مراتب:** یکی از این موارد توصیفاتی است که منجر به دریافت اهمیت اصل سلسله‌مراتب می‌شود:

به حاجب در خلوت‌سرای خاص بگو فلان ز گوشه‌نشینان خاک درگه ماست

## نتیجه‌گیری

حافظ نیز، همانند همه کسانی که به یک سامانه فکری و جهان‌بینی تعریف‌شده باور دارند و اصول آن را در همه زمینه‌های زندگی خویش ملاک عمل قرار می‌دهند، به اصولی که برخاسته از جهان‌بینی‌اش می‌باشد معتقد است و در جایجای غزلیات خویش به آنها اشاره می‌کند. در این مجال به برخی از این اصول توجه داده شد، با این تذکر که این امر یعنی پیروی و تبعیت از اصول، و تخطی نکردن از آنها، از نظر حافظ ضرورت تام دارد:

عیب درویش و توانگر، به کم و بیش بد است کار بد، مصلحت آنست که مطلق نکنیم

توجه به این اصول لازمه حیات انسانی و زمینه‌ساز وصول به آرمان‌ها است. حافظ نه تنها دیگران را به تبعیت از اصول دعوت می‌کند، که خود نیز به رعایت آنها التزام تام دارد:

تو خاتقاه و خرابات، در میانه مبین خدا گواه که هر جا که هست با اویم

حافظ اصول و ارزشها را، همواره در مقابل و مد نظر دارد و در واقع مراقبت خاص دارد تا اصول و ارزش‌ها به هیچ وجه مورد غفلت قرار نگیرند.

شاه‌نشین چشم من، تکیه‌گه خیال توست

جای دعاست شاه من، بی تو مباد جای تو

## پی‌نوشت‌ها

۱- البته استثنائاتی از قبیل آثار فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی، غزالی و همچنین آثاری چون "آیین شهرداری" ابن‌اخوه در مورد اداره شهر به صورت مکتوب در دسترس هستند، (ر.ک: غزالی، ۱۳۶۱ الف، همو، ۱۳۶۱ ب، فارابی، ۱۳۷۶ و ابن‌اخوه قرشی، ۱۳۶۰).

۲- ر.ک: آثار متفکرانی چون: ارسطو، افلاطون، فارابی، ابن‌باجه، سهروردی، ابن‌خلدون، خواجه‌نصیرالدین طوسی، امام محمدغزالی، سهروردی، تامس مور، آگوستین، مارکس، هگل، کانت، راسل، ویل دورانت، آوئن، کارلایل، راسکین، مورس، فوریه، کابه، هاوارد، لوکربوزیه، لینچ و پرودون اشاره نمود.

۳- "وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصِيئَةٌ لَكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: و این است راه راست من پیروی آن کنید و از راه‌های دیگر که موجب تفرقه و پریشانی شما است متابعت نکنید این است سفارش خدا به شما باشد که پرهیزکار شوید" (انعام، ۱۵۳)

۴- شاید اشاره به آیات شریفه‌ای باشد که می‌فرمایند: *أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ: ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نبستم که شیطان را بندگی نکنید که او شما را دشمنی آشکار است و مرا پرستش کنید این است راهی مستقیم و خلق بسیاری از شما نوع بشر را این دیو به گمراهی کشید آیا هنوز هم عقل و فکرت به کار نمی‌نندید (یس: ۶۲-۶۱).*

۵- برای مطالعه در معنای دین و رابطه آن با آثار انسانی ر.ک: طباطبایی، ۱۳۴۶ و ۱۳۶۲ و نقی‌زاده، ۱۳۸۴ ب

۶- سرخ‌ریزی و سلامت طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

عشقت رسد به فریاد، گر خود بسان حافظ قرآن ز بر بخوانی، در چهارده روایت

۷- چنانچه در قرآن کریم آمده است: *وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا*: و ما چون اهل و دیاری را بخواهیم هلاک سازیم پیشوایان و منعمان آن شهر را امر کنیم به طاعت لیکن آنها راه فسق و تبهکاری در آن دیار پیش گیرند و آنجا تنبیه و عقاب لزوم خواهد یافت آنگاه همه را هلاک می‌سازیم (اسراء: ۱۶). در مقابل، اتخاذ عکس این شیوه برای زندگی، یعنی تقوا پیشه کردن زمینه نزول برکات الهی از آسمان و زمین می‌شود: *«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ*: و چنانچه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده و پرهیزکار می‌شدند همانا ما درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنها می‌گشودیم ولیکن چون (آیات و پیغمبران ما را) تکذیب کردند ما هم آنان را را به کیفر کردار زشت رساندیم» (اعراف: ۹۶).

۸- و این یادآور کلام مولی‌الموحدین است که می‌فرماید: *«فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرًا عَلَىٰ غَدَابِكِ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ*: پس گیرم که ای خدا و آقا و مولا و پروردگارم بر شکنجه تو شکیبایی کنم، پس چگونه بر فراق تو صبر توانم کرد، دعای کمیل).

۹- برای نمونه در مورد رقص شیوا آمده است. «شیوا همان عشق ازلی است که لوسیان (Lucian) در باره آن چنین گفته است: به نظر می‌رسد که رقص و پایکوبی در آغاز همه چیزها به وجود آمد و به همراه عشق، آن ذات قدیم، پدید شد، زیرا ما این رقص ازلی را به وضوح در رقص دسته‌جمعی بروج و در ثوابت و سیارات و در هم پیوستگی آنها و در تغییرات متبادل آنها و در هماهنگی موزون و با نظام آنها مشاهده می‌کنیم» (کوماراسوامی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۵). ملاحظه می‌شود که معنای رقص، به حرکت کواکب و سیارات و بروج نیز تعمیم داده می‌شود. در واقع رقص شیوا سمبل حرکت موزون عالم هستی است.

۱۰- البته در مثل مناقشه نیست، که باورمان بر این است که در مورد حاضر قضیه عکس اتفاق افتاده است. به این ترتیب که آداب و سنن و شیوه‌های تاریخی زیست و فعالیت ایرانیان همچون خرامیدن کبک (زیبا و دلپذیر) بوده است که متأسفانه آن را به کناری نهاده، و راه رفتن کلاغ را تقلید و تکرار کرده‌اند.

## فهرست مراجع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- دعای کمیل امام‌الموحدین علی (ع).
- ۳- دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی.
- ۴- ابن‌اخوه قرشی، محمدین‌احمد، (۱۳۶۰). «آیین شهرداری»، ترجمه جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۵- امین‌زاده، بهناز و محمد تقی‌زاده، (۱۳۸۱). «آرمانشهر اسلام: شهر عدالت»، مجله صفه، شماره ۳۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۱.
- ۶- جعفری، [علامه] محمدتقی، (۱۳۶۱). «تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی»، (ج ۱۲)، انتشارات اسلامی، تهران.
- ۷- طباطبایی، [علامه] سیدمحمدحسین (ترجمه عبدالکریم نیری بروجردی)، (۱۳۴۶). «تفسیر المیزان»، (ج ۶)، دارالعلم، قم.
- ۸- طباطبایی، [علامه] سیدمحمدحسین، (ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی)، (۱۳۶۲). «تفسیر المیزان»، (ج ۱۵)، محمدی، تهران.
- ۹- غزالی، [امام] محمد، (۱۳۶۱ الف). «علم لدنی»، ترجمه زین‌الدین کیایی‌نژاد، تهران.
- ۱۰- غزالی، [امام] محمد، علم لدنی، (۱۳۶۱ ب). «کیمیای سعادت»، انتشارات طلوع و زرین، تهران.
- ۱۱- فارابی، ابونصر، (۱۳۷۶). «السیاسة المدنیة»، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، انتشارات سروش، تهران.
- ۱۲- کوماراسوامی، آناندا (ترجمه غلامرضا اعوانی)، (۱۳۷۲). «رقص شیوا»، در مجموعه مقالات مبانی هنر معنوی (گردآورنده: علی تاجدینی)، دفتر مطالعات دینی هنر، تهران.
- ۱۳- تقی‌زاده، محمد، (۱۳۸۴ الف). «جایگاه طبیعت و محیط زیست در فرهنگ و شهرهای ایرانی»، واحد علوم و تحقیقات، تهران.
- ۱۴- تقی‌زاده، محمد، (۱۳۸۴ ب). «مبانی هنر دینی در فرهنگ اسلامی: جلد اول: مبانی و نظام فکری»، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- ۱۵- تقی‌زاده، محمد، (۱۳۸۵ الف). «معماری و شهرسازی و اسلامی (مبانی نظری)»، سازمان نظام مهندسی استان اصفهان، اصفهان.
- ۱۶- تقی‌زاده، محمد، (۱۳۸۵ ب). «مبانی هنر دینی در فرهنگ اسلامی: تجلیات عینی و کالبدی»، انتشارات راهیان، اصفهان.